

علم انسان کامل از دیدگاه سیدحیدر آملی

عین‌الله خادمی^۱، عبدالله صلواتی^۲، لیلا پوراکیب^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۴/۲۲ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۱/۸)

چکیده

جان‌مایه عرفان اسلامی دو مسأله توحید و موحد، یعنی انسان کامل است و درباره آن به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین ارکان عرفان اسلامی، مباحث عمیق و ارزشمندی مطرح شده است. یکی از مشخصه‌های بارز انسان کامل مسأله علم است. مقاله حاضر نیز درصدد پژوهش در این مسئله است که ماهیت و مختصات علم انسان کامل، نزد سیدحیدر آملی چیست؟ در این پژوهش این نتایج به‌دست آمد: سیدحیدر آملی توانسته با برقراری پیوند میان علم و معرفت شهودی و با استمداد از سه‌گانه شریعت، طریقت و حقیقت و سه‌گانه علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، جامعیت، اصالت و برتری علم انسان کامل را به‌خوبی تبیین نماید. بنابراین، ماهیت علم انسان کامل در نظر سیدحیدر، از سنخ کشف است و جامعیت، سریان، یقین حقانی، لدنی، ارثی، موهبتی و اصالی بودن از مختصات آن است. همچنین، سیدحیدر بر پایه طرح وحدت شخصی وجود و با بهره‌گیری از دو مؤلفه اتحاد و سریان، به تبیین علم انسان کامل در دو قوس صعود و نزول پرداخته است. افزون بر آن، در تفکر شیعی سیدحیدر، پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع)، از مصادیق اتم انسان کامل هستند.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، حق‌الیقین، سریان، سیدحیدر آملی، عرفان، علم لدنی.

e_khademi@ymail.com

۱. نویسنده مسئول، استاد دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران

۲. استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران

۳. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران

مقدمه

انسان کامل بر انسانی اطلاق می‌شود که جمیع اسماء جمال و جلال حق را در خود تجلی داده و مظهر جمیع شئون الهی است. چنین انسانی تجلی تام حضرت حق و آینه شهود همه اشیا است. این جایگاه بر بالاترین مرتبه انسانیت یعنی انبیا و اولیای الهی اختصاص دارد. در این میان، پیامبر اکرم (ص) به‌عنوان جامع مقام نبوت، رسالت و ولایت بالاترین جایگاه را دارد. همه انبیا ورثه او هستند و نزدیک‌ترین فرد از اولیا به این مقام امیرالمؤمنین می‌باشد. از محوری‌ترین ویژگی‌های انسان کامل، علم و آگاهی او به حقایق و اسرار عالم است. انسانی که مظهر اسم‌العلیم می‌باشد، مشرق حقایق الهی خواهد بود و این جایگاه نتیجه دو مقام ولایت و خلافت او می‌باشد؛ زیرا انسان کامل که وجودش حقانی شده، در تمام مراتب عالم حضور می‌یابد؛ می‌تواند جانشین حق در میان خلق و خلیفه خداوند، در تدبیر امور عالم باشد. سیدحیدر آملی به‌عنوان نماینده برجسته عرفان شیعی و از شاگردان مکتب ابن‌عربی، با بهره‌مندی از تعالیم اهل بیت (ع) و با تلفیق افکار ابن‌عربی و تعالیم شیعه، به تبیین میانی عرفانی می‌پردازد. وی عقاید شیعه را با عرفان واقعی یک چیز می‌داند و معتقد است هر دو اصول خود را از ائمه معصومین، گرفته‌اند. وی مفهوم انسان کامل را با تحلیل عرفانی شیعی توصیف می‌کند. از نظر وی انسان کامل کسی است که در علوم شریعت، طریقت و حقیقت به کمال رسیده باشد و معتقد است ظهور حق تعالی جز در کامل‌ترین مظهر او که از آن به خلیفه، نبی، رسول، ولی و امام تعبیر می‌شود، متحقق نمی‌شود. در این مقاله برآنیم، ویژگی علم انسان کامل را از دیدگاه سیدحیدر مورد بررسی قرار داده و به سؤالات زیر پاسخ دهیم. ماهیت و مختصات علم انسان کامل از دیدگاه سیدحیدر چیست؟ انسان کامل چگونه به علم بی‌پایان الهی دست می‌یابد؟ سیدحیدر چه تبیینی از اصالت و جامعیت علم انسان کامل عرضه می‌کند؟

چیستی علم

از دیدگاه سیدحیدر آملی حیات قلب‌ها و حیات هر چیزی به علم است. [۳، ص ۱۷۵-۱۷۶]. وی تعریف علم را بسیار مشکل می‌داند؛ چون علم نزد برخی بدیهی و وجدانی و نزد برخی دیگر، کسبی یا ضروری است که به اندازه توان، باید آنرا تحصیل کرد. مطلق

علم نزد هیچ‌یک از این دو دسته تعریف ندارد. مطلق علم چیزی است که هم شامل علم واجب‌تعالی و هم شامل ممکن‌الوجود است؛ پس نمی‌توانیم به هیچ صورت از چنین علمی تعریف ارائه دهیم؛ زیرا علم واجب‌تعالی، علم فعلی ذاتی حقیقی ازلی است و علم ممکن، انفعالی عارضی مجازی و کسبی است [۴، ص ۴۷۲]. ماهیت این دو علم باهم متفاوت است. بنابراین، نمی‌توان تعریف مشترکی از این دو علم ارائه داد. سیدحیدر از زبان فلاسفه، علم را مبنای حصول صورت معلوم در نفس یا حصول صورت معقول در نفس عاقل تعریف می‌کند. او این تعریف علم را بی‌فایده تلقی می‌کند؛ زیرا به اعتقاد فلاسفه و حکما، حقیقت اشیا و کنه ذات آن‌ها که همان صورت آن‌هاست، هرگز به شناخت انسان در نمی‌آید [۴، ص ۴۷۲]. وی همچنین علم را از دیدگاه متکلمان چنین تعریف می‌کند: علم یا اضافه محض است یا صفت ذات اضافه. وی این تعریف را صحیح ندانسته و علم را اعم از این‌ها می‌داند. سیدحیدر پس از بیان تعاریف علم از زبان فلاسفه و متکلمان و نقد آن‌ها، نظر اهل عرفان را در تعریف علم پذیرفته و می‌گوید: «تعریف مفید در این باب این است که علم در نظر ایشان عبارت است از آنچه که از جانب خدا برای آن‌ها کشف می‌شود که یا به طریق وحی و الهام است و یا به طریق کشف و کشف نیز عبارت است از برداشتن حجاب از صورت معلوم و مطلوب؛ زیرا علم از نظر اهل الله از سنخ وجدانیات و ذوقیات است نه علوم کسبی رسمی» [۴، ص ۴۷۲]. از نظر سیدحیدر، علم اعم از معرفت، و معرفت اخص از علم است که البته اطلاق لفظ علم بر هر دو صحیح است. لذا به‌طور کلی علم نسبت به ماکشف احاطی، تمیزی و انفعالی و نسبت به واجب‌تعالی، کشف تام، حقیقی، ذاتی و فعلی است [۴، ص ۴۷۶]. بنابراین، وی علم ما و حق‌تعالی را همان کشف دانسته که ماهیت آن‌ها با یکدیگر متفاوت است و کشف در اینجا به دو معنای اعم و اخص استعمال شده است. وی می‌گوید، محال است بتوان جز از طریق کشف و مشاهده به واجب‌تعالی معرفت پیدا کرد و در ممکن نیز چنین است؛ زیرا حقیقت ممکن جزء حق‌تعالی نیست. پس همه علوم و معارف به صورت کشف و مشاهده است [۴، ص ۴۷۵]. کشف و مشاهده همان علم حضوری است. پس همه علوم و معارف به صورت علم حضوری است. سیدحیدر پس از نقل تعریف‌های متفاوت، نظر

نهایی خود را، چنین بیان می‌دارد: علم عبارت است از کشف به طریق وحی، الهام و کشف و کشف عبارت است از رفع حجاب از چهره معلوم [۴، ص ۴۷۷].

جامعیت علمی انسان کامل

در نظام وحدت شخصی وجود ابن‌عربی، انسان، مشتمل بر همه حقایق و کامل‌ترین حقیقت در نظام هستی است [۸، ج ۱، ص ۱۶۳]. با این توضیح، انسان کامل از یک سو حقایق خلقی و عالم کثرت را به نحو بساطت و احدیت در خود دارد و از سوی، مشتمل بر حقایق الهی و عالم وحدت است [همان، ج ۲، ص ۴۸۷]. سیدحیدر آملی نیز براساس آموزه جامعیت انسان کامل ابن‌عربی، از جامعیت علمی انسان کامل سخن می‌گوید.

از منظر سیدحیدر، تمامی علوم و حقایق در ابتدا از حضرت رب‌اعلی بر عقل اول یا ام‌الکتاب یا قلم‌اعلی یا انسان حقیقی مسمی به رحمن، به‌طور اجمال نازل می‌شود و سپس از عقل بر نفس کلی و مسمی به اسم رحیم، به‌طور تفصیل تنزل پیدا می‌کند و پس از این دو، به‌طور اجمال و تفصیل به سایر موجودات می‌رسد [۶، ص ۵۶۸].

عقل اول به‌واسطه احاطه‌اش بر جمیع حقایق و صور عالم به طریق اجمال خود عالمی کلی است که اسم رحمن با آن شناخته می‌شود و نفس کلی نیز به‌واسطه احاطه‌اش بر جمیع جزئیات به‌طور تفصیل، خود عالم کلی دیگری است که اسم رحیم از آن معلوم می‌شود. انسان کامل نیز در مقام روح به‌طور اجمال و در مقام قلب به‌طور تفصیل جامع جمیع آن‌هاست؛ زیرا وی نمونه‌ای از آن عالم است که روحش به‌زای عقل اول و قلبش به‌زای نفس کلی است. وی عالمی کلی است که مظهر اسم الله است و به‌وسیله او معرفت الله حاصل می‌شود؛ زیرا الله جامع جمیع اسما است. به عبارت دیگر، رحمن اسم خاص برای خدای تعالی و اشاره به رحمت عام خدا به ماسوی الله دارد و اسم رحیم اسمی عامی است با معنای خاص؛ زیرا هم بر حق تعالی و هم بر غیر او صادق است و معنای آن خاص است. در نهایت ثواب و جزا را، به غیر خود عطا می‌کند. همچنین رحمان اسمی است که به یکایک موجودات بر حسب اقتضای حکمت و به مقدار قابلیت آن‌ها، بر وجه بدایت افاضه وجود و کمال می‌کند و رحیم افاضه‌کننده کمال معنوی مخصوص به‌نوع انسان، بر حسب نهایت است. اسم الله جامع هر دو و سایر اسما و کمالاتی است که در ذیل آنان قرار دارد. بنابراین، انسان کامل که مظهر اسم الله

است، جامع همه کمالات است. به همین دلیل، حضرت علی (ع) فرمودند: «من نقطه باء» بسم الله الرحمن الرحيم هستم؛ زیرا بسم الله الرحمن الرحيم مشتمل بر جميع مراتب الهیه، کونیه و تمام فضایلی است که در جميع کتب الهیه گرد آمده است. تمام فضایل کتب پیشین، در قرآن وجود دارد و جميع فضایل قرآن منحصر در سوره فاتحه است و کلیه فضایل سوره فاتحه در بسم الله الرحمن الرحيم است و آن حضرت به مثابه نقطه نسبت به تعیین اول که نور حقیقت محمدی است، می باشد؛ زیرا پیامبر اکرم (ص) همچون «باء» است و علی (ع) نقطه زیر «باء»، همان طور که «باء» بدون نقطه تعیین ندارد. پیامبر (ص) نیز کامل نمی شود، مگر با ولایت حضرت علی (ع). به همین جهت حضرت علی (ع) فرموده است: علم حقیقی همچون نقطه است و حصول علم حقیقی موقوف بر اطلاع از این نقطه و کیفیت ظهور آن و چگونگی مظاهر و مراتب آن است [۶، ص ۵۶۱-۵۶۴]. بنابراین، معلم علوم حقیقی در مرتبه اول، حق تعالی و در مرتبه بعد، انسان کامل است که جامع تمام معارف و حقایق الهی می باشد.

علم غیراقتسابی انسان کامل

ابن عربی با تقسیم علم به کسبی و وهبی، نبوت و کتاب آسمانی را از سنخ علم وهبی معرفی می کند [۸، ج ۱، ص ۲۵۴]. سیدحیدر نیز در امتداد تفکیک یادشده، علم انسان کامل را، علمی وهبی مطرح می کند. با این توضیح که او علوم را از نظر منشأ علم به دو قسم کسبی و وهبی تقسیم می کند:

الف) علوم رسمی اکتسابی نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 علمی که با تحصیل و تعلیم انسانی و به تدریج رنج فراوان و در مدت طولانی حاصل می شود. مقصود از کسب، اخذ کردن از مخلوقی مانند خویش است که با استفاده از روش عقلی و ترتیب مقدمات قیاسی و نتایج فکری حاصل می شود. اما اخذ و دریافت از خداوند متعال به هر صورت که میسر شود، ارث نامیده می شود؛ زیرا در غیر این صورت، لازم است علوم انبیا، رسولان و فرشتگان همگی کسبی باشد؛ چون آن ها علم خود را به طور مستقیم از حق تعالی دریافت می کنند. بنابراین علمی که به طریق وحی، الهام و

کشف از خداوند متعال یا از انبیا و فرشتگان به طریق القا و تلقین دریافت شده باشد، کسبی شمرده نمی‌شود و ریاضت و مجاهدت در آن هیچ دخالتی ندارد [۶، ص ۴۷۲].

ب) علوم ارثی الهی (وهبی)

علمی که با تعلیم ربانی به‌طور تدریجی یا غیر تدریجی، همراه با راحتی و آرامش و در مدتی اندک حاصل می‌شود [۶، ص ۴۷۲]. در واقع، این علم همان علم ذوقی است که مراد از آن دارا شدن است نه دانا بودن، به این صورت که انسان هر اسم حاکم در هستی را بیابد و بچشد و آن را لمس کند [۱۳، ص ۴۴۴]. علم لدنی افاضه نور حق تعالی است، که به‌وسیله آن عالم ملکوت و جبروت برای انسان کشف می‌شود و افاضه فضل، حکمت، معارف، علوم و حقایق از طرف حق تعالی است. این نورانیت، فیض الهی، معرفت و علم، علم ارثی و الهی نامیده می‌شود [۵، ص ۲۱]. سیدحیدر معتقد است، علم لدنی برای اهل نبوت و ولایت است. چنانکه برای خضر (ع) حاصل شده است که حق تعالی از آن خبر داد: «علمناه من لدنا علما» (کهف/ ۶۵) و حضرت علی (ع) فرمودند: «پیامبر زبانش را در دهانم گذاشت، پس برای قلبم هزار باب از علم گشوده شد و از هر بابی هزار باب گشوده شد» [۲۲، ج ۴۰، ص ۱۲۶]. به اعتقاد وی، این مرتبه از علم را، به مجرد تعلیم انسانی نمی‌توان یافت؛ بلکه انسان در این مقام به قوت علم لدنی متمکن می‌شود [۶، ص ۴۵۱].

به‌نظر سیدحیدر، علوم حقیقی، مطلوب بالذات هستند و در سرشت انسان به ودیعت نهاده شده و در دل او جای دارند [۶، ص ۵۱۶]. این علوم گاهی اوقات، بدون واسطه از طرف خداوند حاصل می‌شود، آنجا که خداوند می‌فرماید: «و علمناه من لدنا علماً» گاهی به‌واسطه عقل کلی یا نفس کلی حاصل می‌شود، که می‌فرماید: «اقرا و ربک الاکرم الذی علم بالقلم» که مقصود از قلم در آیه مذکور عقل اول است و گاهی عقل اول را قلم‌اعلی می‌نامند. آنجا که می‌فرماید: «ن والقلم و ما یسطرون» که مقصود از آن نفس کلی است. عقل اول را آدم حقیقی و انسان کبیر نیز نامیده‌اند؛ به‌همین دلیل علوم اهل عرفان و تصوف را علوم ارثی نیز می‌نامند؛ چون از طرف پدر معنوی آن‌ها آدم حقیقی برای آن‌ها به ارث رسیده است [۴، ص ۴۹۱-۴۹۲].

توضیح آنکه، جمیع علوم و حقایق به‌صورت مجمل در عقل اول یا ام‌الکتاب و قلم‌اعلی، وجود دارد و در نفس کلی که لوح محفوظ و کتاب مبین نامیده می‌شود،

به صورت تفصیلی مسطور است. سیدحیدر معتقد است، اگر روح و قلب انسان تعلق به بدن و احوال دنیوی نداشته باشد، می تواند همانند روح انبیا و اولیا (ع) بدون هیچ مانعی بر تمام آنچه در ام‌الکتاب و کتاب مبین است، آگاه شود؛ زیرا تعلق قلب و روح به امور مادی مانند ابری که میان خورشید و زمین حایل شده، میان روح و دو کتاب مذکور حایل و مانع اطلاع او از حقایق مندرج در آن‌ها می‌شود [۶، ص ۵۳۴-۵۳۵]. بنابراین، دریافت علوم ارثی منوط به صفای قلب و زدودن حجاب از چهره دل و توجه کامل به حضرت رحمانیه و رحیمیه است و بدون شرایط فوق، تحصیل این علوم غیرممکن می‌باشد [۶، ص ۵۷۰]. وی می‌گوید: علما قلب را به آینه‌ای صاف و روشن تشبیه کرده‌اند که برابر لوح محفوظ است و علوم و حقایق الهیه مندرج در آن قرار گرفته است. همان‌طور که امکان ندارد، چیزی که در برابر آینه صاف قرار گرفته، در آن دیده نشود، به همین ترتیب امکان ندارد، چیزی در لوح محفوظ باشد و در آینه قلب صاف دیده نشود [۶، ص ۵۳۵-۵۳۶]؛ زیرا وقتی جان انسان با موجودات عالم غیب رابطه حاصل کرد، آنچه در خور استعداد او باشد، از صورت‌های غیب در او منتقش می‌شود؛ مانند آینه‌ای که برابر آینه‌ای دیگر بگذاری و در آن آینه، صورت‌هایی منعکس شده باشد و لازم نیست همه صورت‌های غیبی که در مجردات عالم غیب است، در جان انسان منعکس شود؛ زیرا که پذیرفتن هر صورت، استعداد خاص می‌خواهد [۱۴، ص ۱۹۵]. حق تعالی از حقیقت چرک و کدورتی که به سبب تعلقات دنیوی بر آینه قلب عارض می‌شود، چنین خبر می‌دهد: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین / ۱۴). بنابراین، اتصال روح انسان با عالم غیب، هنگامی حاصل می‌شود که اشتغالات او اندک شده و سرگرمی به عالم عنصری نداشته باشد [۱۴، ص ۱۹۵]. نفس پیامبر در غایت پاکی است بنابراین، اطلاع بر غیب برای او غیرقابل انکار است و حصول علم غیب برای نبی، خالص از شبهات و القائات شیاطین و در مورد آگاهی از غیب بدین صفت از دیگران ممتاز است [۱۴، ص ۱۹۵].

البته سیدحیدر تأکید دارد که علوم ارثی، موقوف بر ریاضت و مجاهدت و شرایط معینی از حیث ترک، تجرید و توجه به حق و امثال این‌ها نیست؛ زیرا ریاضت یکی از اسباب آماده‌گر و علل معده است و گرنه به دست آوردن این علوم، موقوف بر آن‌ها نیست.

خداوند فعل خود را با اسباب انجام نمی‌دهد، همراه با اسباب انجام می‌دهد و بلکه اصلاً تمام کمالات از نظر آن‌ها، موهبت و اختصاص الهی است که بدون توجه به اسباب و شرایط حاصل می‌شود. چنانکه برای انبیا و اولیا (ع) حاصل شده است. بنابراین، علوم حاصل از وحی، الهام و کشف نه کسبی است و نه به مدد اسباب حاصل شده است، بلکه منوط به فضل الهی است [۶، ص ۳۷۵]. بنابراین، مجاهدت و ریاضت انبیا و اولیا برای کسب علم یا کشف نبوده است، بلکه عبودیت و انقیاد صرف، به فرمان پروردگارشان بوده و به وسیله آن شکر نعمت‌هایی را که قبل و بعد از وجودشان به آنان داده به جای می‌آوردند. بنای کار آن‌ها بر فنای محض و محو کلی و منسوب نکردن چیزی به خود است [۶، ص ۳۷۶].

سیدحیدر همچنین راه کسب این علوم را انجام عبادات شرعی ظاهری که همان شریعت است و مجاهدات در اعمال قلبیه بدنی یا همان طریقت و جمع کردن میان این دو به طوری که هیچ‌یک حجاب دیگر نشود، می‌داند. این مقام، همان مقام حقیقت است. در این صورت، غذاهای روحانی که علوم و حقایق هستند، برایشان فراهم خواهد شد [۶، ص ۵۷۰]. از نظر وی کسی که این سه مرتبه معرفتی را دارا باشد، انسان کامل است که به مقام تعلیم اسماء الهی رسیده است. وی می‌گوید: هیچ علمی و سّری نیست مگر آنکه ائمه معصومین (ع) منبع آن هستند. آن‌ها به حق ارباب شریعت و پیشوایان اهل طریقت و اقطاب حقیقت‌اند [۶، ص ۹].

سیدحیدر همچنین معتقد است، استحقاق وراثت علوم حقیقی، منوط به دو شرط وراثت صوری و وراثت معنوی است [۶، ص ۴۹۹-۵۰۰]. منظور از ارث معنوی همان علم، معرفت، ایمان و اعتقاد و همچنین عمل صالح می‌باشد [۴، ص ۴۹۸]؛ زیرا از دیدگاه وی، تحصیل علوم ارثی، جز با ارث حقیقی و نسب معنوی که از آن به عمل صالح تعبیر شده، امکان ندارد. که حق تعالی به این حقیقت در آیه «انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» (هود/۴۶) اشاره نموده است و علوم حقیقی را تنها از آن بندگان صالح می‌داند. دیگران نمی‌توانند، این حقایق را، از قوه به فعل درآورند و این دفاین را، از بطون به ظهور بیاورند؛ زیرا فاقد صلاحیت بوده و روحشان از وجود چنین گنجینه‌هایی بی‌خبر است [۶، ص ۴۹۸].

بنابراین، از نظر وی آنچه در وراثت علوم حقیقی اهمیت بیشتری دارد، وراثت معنوی است. وی برای تأیید نظر خود به روایت امام صادق (ع) استناد می‌کند، که فرمودند: «ولایتی امیر المومنین (ع) خیر من ولادتی منه» [۲۲، ج ۳۹، ص ۲۹۹] و همچنین می‌گوید، حق تعالی در باب تحصیل نسب معنوی، از بندگان مخلص خود می‌فرماید: «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» (فجر/ ۱۹) که منظور از این وارد شدن در زمره بندگان مخلص که انبیا و اولیا هستند، این است که، شخص از آنان شده و از جهت معنا با آنها متحد شود. درحالی‌که از نسب صوری، صرفاً با لفظ اطاعت و تبعیت تعبیر می‌کند؛ چنانچه می‌فرماید: «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» (آل عمران/ ۳۱) [۶، ص ۵۰۰-۵۰۲].

سیدحیدر، تقوای حقیقی را نیز عامل تحصیل علوم ارثیه می‌داند و معتقد است، جمیع این گنج‌ها زیر پای انسان است؛ یعنی، در وجود او مخفی است و اظهار آن منوط به صلاحیت کلی او یعنی، تقوای حقیقی است [۶، ص ۵۱۱]. وی در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا إن تقوالله یجعل لکم فرقاناً» (انفال/ ۲۹) می‌گوید: اگر انسان تقوا داشته باشد و با مشاهده حق تعالی در عالم مظاهر و کثرات، از رؤیت غیر حق احتراز نماید، علم فرقانی به او اعطا خواهد شد که عبارت است از، مشاهده تفصیلی خداوند، در عالم مظاهر و با جمع میان تفصیل و اجمال، از مرحله تعلیم رحمانی (توسط عقل اول یا آدم حقیقی) به تعلیم الهی، ارتقا پیدا می‌کند. چنانکه در قرآن آمده است: «واتقوالله و یعلمکم الله» (بقره/ ۲۸۲) این مقام، مقام سفر چهارم و سفر بالله است، که از آن به فرق بعد از جمع، تعبیر کرده‌اند. بدین ترتیب در دیدگاه سیدحیدر، عالی‌ترین مرتبه علم، که همان فرق بعد از جمع است، نیاز به عالی‌ترین مرتبه تقوا دارد؛ که هرکس این مرتبه تقوا را پیشه کند، حق تعالی روزی برای خارج شدن او از ظلمات کثرت و شبهات ناروا، فراهم می‌کند. علم توحید حقیقی را که نور حقیقی است، روزی او می‌فرماید [۶، ص ۵۴۵-۵۴۶]. چنین کسی حق را با خلق و خلق را با حق مشاهده می‌کند، بدون اینکه یکی حجاب دیگری شود. او موحد حقیقی است [۶، ص ۲۱۸]. این مقام کسانی است که به مقام ولایت نائل شده‌اند. انسان در این مقام به مصداق روایات مربوط به قرب نوافل با دیده و گوش الهی می‌بیند و می‌شنود. در این مرحله که مقام انسان‌های کامل است،

حجاب‌های ظلمانی و نورانی خرق شده و سالک به شهود الهی نایل می‌شود و پس از آن به غواصی در دریای شهود پرداخته و به کثرت‌های مادون با علم الهی، علم پیدا می‌کند [۱۰، ج ۱۰، ص ۲۷۰-۲۷۳؛ ۱۷، ج ۲، ص ۳۶۰-۳۶۱].

از نظر سیدحیدر وارثان علوم انبیا به‌طور خاص، نخست بالذات اوصیا معصوم هستند و دیگران از اهل عرفان و تصوف با رسیدن به مقام کشف و شهود، و دیگر بالعرض، با تبعیت از اولیای معصوم، می‌توانند از این علوم بهره ببرند. اینان با وصول به حقیقت مقام ولایت و تصدیق آن، به مقام والای کشف و شهود تام می‌رسند [۶، ص ۲۲۳، ۲۳۱]. وی ائمه معصومین (ع) را، وارثان حقیقی و خازنان علم پیامبر، معرفی می‌کند و معتقد است پس از ایشان، پیروان‌شان از حیث ولایت و نسب معنوی و قرابت حقیقی، وارث علوم و کمالات آن‌ها هستند [۶، ص ۵۰۳]. سیدحیدر روایتی از امام صادق (ع) در این زمینه نقل می‌کند که می‌فرماید: «خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آنان را با علم برتری و فضیلت داد و رسول خدا عالم بود به آنچه که آنان عالم نبودند، و ما عالم هستیم به علم رسول خدا و علم آنان» [۶، ص ۴۰۶؛ ۲۲، ج ۱۷، ص ۱۴۵]. همچنین حضرت علی (ع) فرمودند: «ای مردم آگاه باشید که آن علمی را که آدم (ع) از آسمان با خود به زمین آورد و تمام مقامات و کمالات و علمی که به آن تمامی پیامبران تا پیامبر آخرالزمان با سایر افراد بشر امتیاز پیدا کردند، همه در عترت و اهل بیت پیغمبر آخرالزمان (ص) جمع و ذخیره شده است» [۲۲، ج ۲۶، ص ۱۶۰].

این احادیث به‌خوبی نشان می‌دهد که علم همه انبیا، در وجود مبارک رسول اکرم (ص)، به نقطه کمال خود رسیده و بعد از آن در وجود ائمه طاهریں (ع) ذخیره شده است. این علم در اصل برای خاتم‌الانبیا و خاتم‌الاولیا حاصل می‌شود؛ به‌علت اینکه مظهر اسم اعظم هستند و به جمیع مقامات و مراتب ادراکی احاطه دارند. بنابراین، مشاهده حق، تنها از طریق مشکات خاتم‌الانبیا و خاتم‌الاولیا، یعنی حضرت علی (ع) امکان‌پذیر است [۹، ص ۶۲ و ۶۴؛ ۱۳، ص ۹۲]، به این دلیل که حقیقت محمدی، با حقیقت علوی در ولایت کلیه اتحاد دارند.

بدیهی است که علی (ع) کلیه کمالات حضرت ختمی مرتبت را به وراثت دارا می‌باشد. دلیل این اتحاد اشتراک در دایره وجود است و مجموع کمالات، برحسب باطن

برای هر دو حاصل است و در واقع آن‌ها نوری واحد هستند [۶، ص ۴۰۹-۴۱۱]. حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» [۲۲، ج ۱۰، ص ۱۲۰] دلالت بر این حقیقت دارد که فیض علمی و معرفت حقیقی، از مجرای ولایت علوی به موجودات می‌رسد.

به اعتقاد سیدحیدر، امام حسن و امام حسین (ع) به واسطه نسب معنوی که به دنبال نسبت صوری با پیامبر داشتند، عالم‌ترین مردمان، پس از وی محسوب می‌شوند و از آنجا که ائمه نه‌گانه از اولاد امام حسین (ع)، دارای نسب معنوی بودند، وارث علم نبی و ولی شدند و حق تعالی در کتاب قرآن به وجوه گوناگون از آنان یاد کرده و فرموده است: «و نرید آمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» (قصص/۵) و یا «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادی الصالحون» (الانبیاء/ ۱۰۵) این آیات، به‌خصوص درباره ایشان و عموماً درباره پیروان آن‌هاست [۴، ص ۴۹۶].

سیدحیدر همچنین می‌گوید آیه «و نرید أن نمنَّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» (قصص/۵) به‌طور اخص درباره حضرت مهدی (عج) تحقق می‌یابد، که وارث تمام علمی است که از سوی خداوند به انبیا و اولیا داده شده است [۴، ص ۴۹۶-۴۹۷].

به اعتقاد سیدحیدر علوم حقیقی از سوی خداوند متعال اعطا می‌شود و علمی که از سوی خداوند متعال به ارث می‌رسد، متوقف بر استحقاق معنوی است [۴، ص ۴۹۹]. بنابراین، نسب صوری به‌تنهایی فایده‌ای برای تحصیل نسب معنوی ندارد، بلکه جمع میان هر دوی آن‌ها بهتر و کامل‌تر است و اولاد حضرت علی (ع) تا مهدی (عج) هر دوی این فضایل را از مشرب نبوت و ولایت به ارث برده‌اند و جامع ارث صوری و معنوی بوده‌اند [۴، ص ۴۹۷]. وی با ذکر روایات متعدد، فضیلت حضرت علی (ع) و فضیلت اولاد معصوم پس از ایشان و نیز فضیلت حضرت مهدی (عج) را به‌عنوان خاتم ایشان و خاتم اولیای مقیده، به حکم وراثت محمدی، ثابت می‌کند [۴، ص ۲۱۸-۲۳۶].

علم و حیانی، الهامی و کشفی انسان کامل

علم لدنی در قلمرو علم وهبی و غیراکتسابی جا دارد [۸، ج ۱، ص ۲۵۴]. علم لدنی در یک معنا مشتمل بر سه قسم وحی، الهام و کشف است و در معنای دیگر، مقابل علم و حیانی است (رک: ادامه مقاله).

جهت تبیین سه قسم یادشده از علم نزد سیدحیدر، ناچاریم نخست توضیحی از اقسام مذکور ارائه دهیم.

۱. وحی

وحی به دو قسم عام و خاص تقسیم می‌شود. البته وحی مخصوص انبیا، وحی خاص است. برای آشنایی با افکار سیدحیدر دربارهٔ وحی به تعریف هر دو قسم آن می‌پردازیم.

• وحی عام

وحی عام وحی‌ای است که مشترک بین حیوانات، جمادات، انسان بلکه مشترک بین تمام موجودات است؛ از قبیل وحی به زنبور عسل، وحی به آسمان [۴، ص ۴۹۱؛ ۶، ص ۴۵۴].

• وحی خاص

وحی خاص، وحی مخصوص انبیا و رسولان الهی است. این نوع وحی، یا به واسطهٔ فرشتهٔ وحی و یا بدون واسطه به پیامبر می‌رسد. وحی باواسطهٔ فرشتهٔ وحی، مخصوص رسولان و انبیای اولوالعزم است. وحی بدون واسطه، مختص انبیا است. برخی قسم اول را، وحی جلی و قسم دوم را، وحی خفی نامیده‌اند؛ چون بسیاری از پیامبران، جبرئیل یا فرشتهٔ وحی دیگری بر آنان نازل نشده است؛ ولی به وحی خفی پیامبر بوده‌اند، مانند پیامبران بنی اسرائیل [۶، ص ۴۵۳].

سیدحیدر کیفیت وحی را، به نقل از غزالی، چنین تشریح می‌کند: «القاء وحی وقتی صورت می‌گیرد که ذات نفس کامل گردیده و تعلقات مادی زدوده شود و روی خود را به جانب باری تعالی کرده پس حق تعالی به او توجه نموده و با نظر الهی، در وی می‌نگرد؛ آنگاه به قلم عقل کلی، صورت علومی را که اختصاص به خود او دارد، در لوح نفس می‌نگارد. بنابراین، عقل کلی همچون معلم است و نفس قدسی همچون متعلم و بدین ترتیب، تمامی علوم بدون اینکه نیاز به تعلم و تفکر باشد، برای نفس حاصل می‌شود» [۶، ص ۴۴۹].

چون انبیا علومشان را جز از وحی خاص الهی نمی‌گیرند، پس قلبشان از علوم عقلی و استدلال منزّه است؛ چون علم دارند به اینکه عقل از حیث نظری از ادراک امور

چنانکه هستند، قاصر می‌باشد و خبر دادن (از راه نقل و استدلال) نیز، از ادراک آنچه جز به واسطه ذوق به دست نمی‌آید، کوتاهی دارد. در نتیجه، علم کامل جز در تجلی الهی و آنچه از پرده‌ها و پوشش‌ها که حق تعالی از دیده دل و دیده سر، کشف و برطرف می‌سازد، باقی نمی‌ماند. پس پیامبر همه امور قدیم و جدید، عدم و وجود، محال، واجب و جایز آن‌ها را، آن چنانکه در حقایق و اعیان‌شان هستند، ادراک می‌کند [۱۳، ص ۳۳۵؛ ۱۶، ج ۲، ص ۴۷۳؛ ۲۰، ص ۸۲۴-۸۲۵].

۲. الهام

الهام نیز به دو قسم عام و خاص تقسیم می‌شود و الهام خاص، مخصوص انبیا و اوصیا است.

• الهام عام

الهام عام گاهی با سبب حاصل می‌شود و گاهی بدون سبب؛ به عبارت دیگر، یا حقیقی است و یا غیرحقیقی. الهامی که حقیقی است با تهذیب و تزکیه نفس و اتصاف نفس به اخلاق نیکو و اوصاف پسندیده حاصل می‌شود؛ به طوری که مورد تأیید شرع و موافق با اسلام باشد. الهام غیرحقیقی برای انسان‌های خاص، مانند راهبان و برهمنان حاصل می‌شود، که از نوع خاطرهای شیطانی است. جدا کردن این دو قسم الهام نیاز به میزان الهی دارد که این میزان الهی، انسان کامل است [۶، ص ۴۵۵].

سیدحیدر علمی را که از الهام عام حاصل می‌شود، به دو دسته خاطرهای ملکی یا رحمانی و خاطرهای شیطانی یا نفسانی تقسیم کرده و در تعریف آن می‌گوید: «هر آنچه سبب خیر و صفای باطن شود، به طوری که سرانجام آن، خالی از فتنه و فساد باشد و قابلیت انتقال سریع به غیر را نداشته باشد و به دنبال آن توجه تام به حضرت حق حاصل شده باشد و لذتی عظیم برای عبادت و بندگی ایجاد نماید، خاطر ملکی و یا رحمانی است و هر آنچه که سبب شر و کدورت باطن شده و برخلاف قسم اول باشد، خاطر شیطانی و یا نفسانی است. تشخیص خاطر شیطانی از خاطر رحمانی، تنها توسط انسان کامل و امام معصوم و نبی مرسل که بر باطن اشیا و استعدادهای موجودات چنانکه هستند، آگاهی دارند، امکان پذیر می‌باشد» [۶، ص ۴۵۵-۴۵۷]. وی این دلیل را یکی از دلایل نیازمندی به امام و مرشد مطرح می‌کند و می‌گوید: «هرکسی دارای قدرت تشخیص میان الهام حقیقی

و غیر حقیقی و خاطر الهی و شیطانی نیست؛ بنابراین، مراجعه به اهل بیت (ع) و متابعت از انسان کامل یعنی امام معصوم را لازم می‌داند» [۶، ص ۴۵۶].

• الهام خاص

الهام خاص مخصوص انبیا و اولیا است و مانند وحی یا با واسطه و یا بدون آن، حاصل می‌شود. آن قسم الهام که با واسطه است، شخص آن را با حواس در می‌یابد؛ یعنی همراه با صوت و صدایی خارج از خود شخص است، به طوری که آن را می‌شنود و معنای آن را در می‌یابد. این الهام، مخصوص حالات اولیه پیامبران است. مانند رویا و آن را جزء وحی خاص دانسته‌اند. الهام بدون واسطه به صورت القای معانی و حقایق بر جان‌های اولیاست، که از عالم غیب به صورت تدریجی یا به یکباره، فیضان یافته و نازل می‌شود و مانند نوری است که از مشکات غیب بر قلب صاف و لطیف و بی‌کدورت می‌تابد [۶، ص ۴۵۵].

سیدحیدر، علم حاصل از وحی خاص را، علم نبوی و علم حاصل از الهام خاص را، علم لدنی غیبی می‌داند [۶، ص ۴۵۸]. وی وحی خاص را، افاضه عقل کلی و الهام خاص را اشراق نفس کلی می‌داند و این نوع وحی را زیور انبیا و الهام را زینت اولیا معرفی می‌کند و می‌گوید: «همچنان که نفس کلی از عقل کلی، پایین‌تر است، الهام نیز از وحی پایین‌تر است. علم لدنی هم شامل انبیا و هم اولیا می‌شود؛ اما وحی فقط مختص پیامبران است» [۶، ص ۴۵۰]. سیدحیدر معتقد است، علم لدنی حاصل از الهام، اگرچه در همه زمان‌ها وجود دارد ولی قوت و ظهور آن در زمان ما بیشتر است؛ چون خداوند باب وحی خاص را مسدود کرده، اما اراده کرده است که باب الهام باز باشد و راه ولایت گسترش یابد و این باب در این عالم جز با رحلت خاتم اولیا که همان مهدی (عج) است مسدود نمی‌شود [۶، ص ۴۵۸].

۳. کشف

کشف حاصل برای انبیا و اولیا همان وحی و الهام است که دارای مراتب بسیاری می‌باشد. کشف در لغت به معنای رفع حجاب است و در اصطلاح عبارت است از آگاهی شهودی و وجودی از معانی غیبی و امور حقیقی که در ماورای حجاب است و بر دو قسم صوری و معنوی می‌باشد [۶، ص ۴۶۲؛ ۲۰، ص ۱۰۷].

• کشف صوری

کشف صوری آن چیزی است که در عالم مثال، از طریق حواس پنج‌گانه حاصل می‌شود. انواع کشف صوری از تجلیات اسماء الهی حاصل می‌شود؛ زیرا شهود و دیدن از تجلیات اسم بصیر است که فرد در اثر آن، صور ارواح متجسد و ارواح روحانی را مشاهده می‌کند و یا از تجلیات اسم سمیع است که از طریق شنیدن حاصل می‌شود؛ مانند اینکه، پیامبر اکرم (ص) صدای وحی را به صورت کلامی منظوم یا بانگ جرس می‌شنیدند و مراد از آن را درمی‌یافتند و یا به صورت بوئیدن نفحات الهیه و رایحه‌های ربانیه است؛ چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «انی لأجد نفس الرحمان من جانب الیمین» [۷، ج ۱، ص ۵۱] و همین‌طور دیگر اسما، که حصول آن از طریق سایر حواس نیز ممکن است. گاهی برخی از انواع کشف با یکدیگر جمع می‌شوند و گاهی اوقات به‌تنهایی انجام می‌شوند [۶، ص ۴۶۲-۴۶۵؛ ۲۰، ص ۱۰۷-۱۰۸].

انواع کشف صوری متعلق به امور دنیوی است که رهبانیت نامیده می‌شود؛ زیرا صاحب این نوع کشف، با ریاضت و مجاهدت، بر خبرهای غیبی دنیوی آگاه می‌شود. اهل سلوک به خاطر بی‌تفاوتی به امور دنیوی به این نوع کشف توجه ندارند؛ زیرا بیشتر متوجه امور اخروی و احوالات آخرت هستند [۶، ص ۴۶۵]. کشف صوری مربوط به حوادث دنیوی نیست؛ بلکه شامل مکاشفات در حقایق اخروی و روحانی است. این مکاشفات، از آنجا که غالباً با اطلاع از معانی غیبی، همراه است و اکثر مکاشفات معنوی را نیز در خود دارد، بالاترین مرتبه کشف هستند و با جمع صورت و معنی، فرد را به یقین بالاتر و برتری می‌رسانند. گروهی از اهل سلوک که مقصودشان فناء فی‌الله و بقای به اوست، به این نوع کشف نیز توجهی ندارد [۶، ص ۴۶۵-۴۶۶].

این نوع کشف از جهت برداشته شدن تمام حجاب‌ها یا بعضی از آن‌ها، مراتب مختلفی دارد که عبارتند از:

۱. کسی که اعیان ثابت را در حضرت علمیه الهیه مشاهده می‌کند، عالی‌ترین مقام را دارد.
۲. مرتبه بعد مشاهده اعیان ثابت، در عقل اول و سایر عقول است.
۳. مشاهده اعیان ثابت، در لوح محفوظ و باقی نفوس مجرد و بعد در کتاب محو و اثبات، سپس در سایر ارواح عالیه و کتب الهیه است. چنین کسی عرش، کرسی،

آسمان‌ها، عناصر و مرکبات را مشاهده می‌کند؛ زیرا تمام این‌ها، مراتب کتاب الهی است که مشتمل بر آنچه تحت آن است از اعیان و حقایق، می‌باشد.

سیدحیدر بیان می‌کند کسی که اعیان ثابت را در حضرت علم الهی مشاهده می‌کند، نسبت به دیگران در عالی‌ترین مقامات کشف، قرار دارد؛ زیرا از حیث شهود، این عالی‌ترین و بالاترین مرتبه‌ای است که بندگان خدا، قادر به وصول آن هستند. فوق این مرتبه، شهود ذات است که هنگام تجلی، بندگان را فانی می‌سازد [ص ۴۶۶-۴۶۸؛ ۲۰، ص ۱۰۹].

وی می‌گوید: عالی‌ترین مرتبه کشف صوری، شنیدن بی‌واسطه کلام حق تعالی است مانند پیامبر اکرم (ص) که در شب معراج و سایر اوقات، کلام حق تعالی را بی‌واسطه می‌شنیدند. آن حضرت می‌فرماید: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب او نبی مرسل» [۲۲، ج ۱۸، ص ۳۶۰] و پس از آن شنیدن کلام حق، به وساطت جبرئیل مانند شنیدن کلام قرآن و سپس، شنیدن کلام عقل اول و سایر عقول و بعد شنیدن کلام نفس کلیه و سایر فرشتگان آسمانی و زمینی، یعنی شنیدن کلام دیگر موجودات و مجردات است [ص ۴۶۶-۴۶۷؛ ۲۰، ص ۱۰۹]. وی درباره سایر انواع کشف صوری از حیث ارتباط با حواس همین نظر را دارد [همان]. به اعتقاد عارفان منبع انواع مکاشفات، قلب انسان و عقل منور علمی اوست، که حواس روحانی قلب را به کار می‌گیرد؛ زیرا قلب نیز دارای چشم، گوش و سایر حواس است. این حواس روحانی، درواقع اصل حواس جسمانی ما هستند و هنگامی که حجاب از میان حواس روحانی و جسمانی برداشته شود، اصل و فرع با هم متحد شده و انسان با حواس روحانی، همان چیزی را ادراک می‌کند که با حواس جسمانی ادراک می‌کند و بالعکس و روح تمامی این‌ها را، به ذات خویش مشاهده می‌نماید؛ زیرا این حقایق در مرتبه روح با هم متحدند. تمام حقایق در عقل اول متحدند؛ چون عقل تمام موجودات است [ص ۴۶۷؛ ۲۰، ص ۱۰۹].

• کشف معنوی

کشف معنوی از صور حقایق مجرد است و از تجلیات اسم علیم و حکیم که ظهور معانی عینی و حقایق غیبی است، حاصل می‌شود و دارای مراتبی است که عبارتند از:

۱. ظهور معانی در قوه مفکره، بدون استعمال مقدمات و ترتیب قیاس، به نحوی که ذهن از مبادی مستقیم به مطالب انتقال پیدا می‌کند که حدس نامیده می‌شود.

۲. ظهور معانی در قوه عاقله که مفکره را به کار می‌گیرد. این قوه روحانی که حال در جسم نیست، نور قدسی نام دارد که حدس پرتوی از انوار آن می‌باشد؛ زیرا قوه مفکره امری جسمانی است و سبب حجاب آن نوری می‌شود که کاشف از معانی غیبیه است؛ لذا پایین‌ترین مراتب کشف محسوب می‌شود.

۳. مرتبه معانی در قلب است که اگر آن معانی ظاهر شده، از سنخ معانی غیبیه باشد؛ در این صورت ظهور آن را در این مقام، الهام می‌گویند و اگر معنی ظاهر شده، حقیقتی از حقایق یا روحی از ارواح مجردة و یا عینی از اعیان ثابته باشد، تجلی این قبیل امور را در قلب، مشاهده قلبیه می‌نامند.

۴. مرتبه چهارم ظهور معانی در مقام روح است، که شهود روحی نامیده می‌شود. صاحب این نوع کشف، اگر انسان کامل باشد، معانی غیبیه را بدون وساطت استعداد ذاتی خویش، مستقیم از خداوند علیم دریافت کرده و اگر انسان کامل نباشد، آن معانی را به وساطت قلب و برحسب استعداد و قرب خویش به خداوند و یا از طریق ملائکه عالم جبروت و ملکوت، دریافت می‌کند.

۵. مرتبه ظهور معانی در مقام سرّ و سپس در مقام خفی. ظهور معانی در این مقام قابل مشاهده و تعبیر نیست و هنگامی که معانی حاصل شده، مقام و ملکه سالک شود، علم او به علم حق متصل شده و عالی‌ترین مقام کشف برای او حاصل می‌شود [۶]، ص ۴۶۹-۴۷۱؛ ۲۰، ص ۱۱۰-۱۱۱].

سیدحیدر کسب مقامات و مراتب کشف‌های صوری و معنوی را، منوط به استعداد سالک و مناسبات روحی او می‌داند و چون استعدادها متفاوت است، مقامات کشف نیز متفاوت خواهد شد.

وی پس از تبیین انواع مکاشفات و مقامات آنها می‌گوید: صحیح‌ترین و کامل‌ترین مکاشفات از آن کسی است که مزاج روحانی او بیشتر از همه، به اعتدال تام، نزدیک باشد. مانند، ارواح انبیا و اولیای کامل (ع) و سپس برای کسانی است که به آنها نزدیک‌تر باشند [۶، ص ۴۷۱؛ ۲۰، ص ۱۱۱].

علم یقینی حقانی انسان کامل

یکی از خصایص محوری علم اهل الله، در نظام وحدت شخصی وجود ابن‌عربی،

خطاناپذیری آن است: «فانها (علم اهل الله) تودی الی رفع الخطا المطلق فی العالم» [۸، ج ۲، ص ۲۹۹]. بنابراین آنکه خدا در همه عالم ظهور یافته و هر پدیده مشتمل بر وجهی از حقیقت است؛ بنابراین، در عالم خطای مطلق وجود ندارد [۱۵، ص ۴۰۴]. ابن عربی اما با طرح حق‌الیقین در انسان کامل، خطای نسبی را هم از او نفی می‌کند. سیدحیدر نیز موافق با این فضا، درصدد اثبات علم یقینی حقانی، در پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) به‌عنوان مصادیق اتم انسان کامل می‌پردازد.

او با طرح موضوع شریعت، طریقت و حقیقت درصدد بیان ذومراتب بودن معرفت بشری است. این عنوان برگرفته از روایتی از پیامبر (ص) است که فرمودند: «شریعت گفتار، طریقت کردار و حقیقت احوال من است» [۳، ص ۲۴؛ ۵، ج ۳، ص ۱۶-۱۷؛ ۶، ص ۳۴۶؛ ۲۴، ج ۱۱، ص ۱۷۳]. وی برای همه آنچه به‌عنوان اصول و فروع دین شناخته می‌شوند، سه مرتبه معرفتی مشخص کرده است و برای هر یک از آن اصول و فروع معنایی در شریعت، معنایی در طریقت و معنایی دیگر در حقیقت معین کرده است و برای هر یک از معارف سه‌گانه صاحبانی را مشخص کرده است که هر شخص از دیدگاه خاص و با ابزار خاصی، به معرفت خاص خود، نائل می‌شود [۵، ج ۳، ص ۸۳؛ ۲۱، ص ۴۵۶]. وی برای هر یک تعریفی ارائه می‌دهد:

شریعت: اسمی است که برای راه‌های الهی وضع شده و شامل اصول و فروع، رخصت و عزیمت، حسن و احسن می‌شود. علمی که متکفل فهم آن است، فقه نام دارد.

طریقت: عمل به کامل‌ترین، بهترین و محکم‌ترین آن‌هاست و در هر روش و مذهبی که انسان به بهترین و محکم‌ترین، آن عمل کند، طریقت نامیده می‌شود. اعم از این‌که گفتار، کردار و احوال باشد. علمی که متکفل فهم آن است، حکمت نامیده می‌شود.

حقیقت: اثبات شیء با مکاشفه و به‌صورت عینی یا به‌صورت وجدانی است. علمی که متکفل فهم آن است، عرفان نام دارد [۵، ج ۳، ص ۱۲؛ ۶، ص ۳۴۴]. به بیان دیگر، نزد این عارف آملی، شریعت، طریقت و حقیقت، به‌عنوان حقیقت واحدی که دارای اعتبارات گوناگون‌اند، معرفی می‌شود. او نه شریعت را قربانی طریقت می‌کند و نه حقیقت را منحصر و محدود به شریعت و بر پایه عقیده ذوبطون بودن حقایق دینی و قرآن، افزون بر قرائت ظاهر قرآن، سعی در فهم لایه‌های باطنی آن دارد و سه مفهوم شریعت،

طریقت و حقیقت به‌عنوان سطوح و وجوه مختلف یک حقیقت، نقش محوری و گسترده‌ای در این فهم ایفا می‌کند. به‌طوری‌که او غالباً در آثارش به‌ویژه در تفسیر خود، مفاهیم و واژه‌ها را با سه نگاه شریعتی، طریقتی و حقیقتی معرفی می‌کند [۶، ص ۳۴۴، ۳۴۶-۳۴۷].

سیدحیدر در موضعی بیان می‌کند، سه‌گانه شریعت، طریقت و حقیقت متناظر با علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین است. درواقع، شریعت آن است که حق را عبادت کنی، طریقت آن است که او را حاضر بدانی و حقیقت آن است که او را مشاهده کنی [۵، ج ۳، ص ۱۹؛ ۶، ص ۳۴۴].

به‌نظر سیدحیدر، انسان کامل از بالاترین درجه معرفت برخوردار است که حق‌الیقین نامیده می‌شود. برای فهم بهتر این مرتبه علمی، تعریف یقین و مراتب دیگر آن نیز مطرح می‌شود.

یقین عبارت است از، اعتقاد جازم مطابق با واقع به‌نحوی که زوال آن ممکن نباشد یا علم جزمی مطابق با واقع به‌طوری‌که شک و شبهه در آن نباشد [۶، ص ۵۹۰]. در اصطلاح عارفان علمی است که، صاحب آن، در باب آن، هیچ شکی نداشته باشد [۶، ص ۶۰۳]. یقین دارای مراتبی است که، شامل علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین می‌شود.

الف) علم‌الیقین

علم‌الیقین، علمی است که مستند به برهان است؛ از این‌رو این علم برای ارباب عقول و حکمای الهی است. یعنی، کسانی که عقل‌شان مؤید به تأییدات الهی می‌باشد. منظور از حکمت در اینجا حکمت الهی است، نه حکمت فلسفی. حکمای الهی، کسانی هستند که به حقایق موجودات آن چنانکه هستند، آگاهی دارند و حکمت آنان موصوف به خیر کثیر است. خیر کثیر، عبارت است از، علوم، حقایق و آگاهی از سرّ قدر، که از حکمت الهی است.

ب) عین‌الیقین

عین‌الیقین، مقام صاحبان علوم حقیقی، ارثی الهی است که وارث علم انبیا و اولیا هستند. این علم، از طریق وحی، الهام و کشف برای آن‌ها حاصل شده‌است. به حکم العلماء ورثه الانبیا برای پیروان‌شان به میراث گذاشته‌اند.

ج) حق‌الیقین

حق‌الیقین برای صاحبان معارف یعنی، انبیا، اولیا و کاملان است که از طریق کشف، شهود، ذوق و معنا به معرفت حق تعالی و سایر موجودات چنانکه در حقیقت هستند، نائل شده‌اند [۶، ص ۶۰۳-۶۰۴]. تحصیل عین‌الیقین، بدون علم‌الیقین امکان ندارد. حق‌الیقین نیز بدون تحصیل عین‌الیقین و علم‌الیقین، میسر نیست. صاحب علم‌الیقین، تنها دارای یقین علمی است، اما صاحب عین‌الیقین، هم دارای یقین علمی و هم عینی است و صاحب حق‌الیقین هر سه مرتبه را دارا می‌باشد [۶، ص ۶۰۳].

سیدحیدر می‌گوید: تمامی این مراتب سه‌گانه از آن اهل نهایت است؛ زیرا علم‌الیقین ابتدای ورود آنان به علوم حقیقی ارثی و عین‌الیقین ابتدای ورود آنان به عالم اعیان و مقام مشاهده، فنا و نظایر آن است که سبب رفع تمامی حجاب‌ها می‌شود. این مقام، مقام خبردان از فنای محض طمس کامل است. و حق‌الیقین ابتدای ورود آنان به مرتبه بقای حقیقی است که پس از فنای کلی حاصل می‌شود و موسوم به فرق بعد از جمع است که مقام تکمیل و بازگشت به عالم کثرت در معیت حق تعالی است. همان‌طوری که قرآن درباره مقام پیامبر (ص) می‌فرماید: «ارمیت اذا رمیت ولكن الله رمی» (انفال/ ۱۷) [۶، ص ۴۳۷-۴۳۸]. در این مرتبه، نه خود انسان کامل بلکه وجود مطلق است که می‌بیند، می‌شناسد و می‌داند. حدیث معروف به قرب نوافل به همین مقام اشاره دارد: «كنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی» [۲۲، ج ۵، ص ۲۰۷]. این همان مقامی است که نهایت مراتب انسان کامل و بالاتر از آن مقامی متصور نیست و حق تعالی از آن به مقام «قاب قوسین أو ادنی» (نجم/ ۹) تعبیر فرموده که مقام محمود و افق اعلی است و عارفان با اشاره به آن گفته‌اند: آن سوی عبادان قریه‌ای نیست. این مقام در حقیقت، مقام کشف غطا است که امیرالمؤمنین علی (ع) در توصیف آن فرموده‌اند: «لو كشف الغطاء ما أزدت یقینا» [۲۲، ج ۴۰، ص ۱۵۳] که عبارت است از، مقام جمع‌الجمع، مرتبه علیا، غایت قصوی و احدیت فرق و جمع [۶، ص ۶۰۴-۶۰۶].

سیدحیدر می‌گوید: صاحب چنین مقامی نزد عارفان، به ذوالعقل والعین موسوم است. یعنی کسی که حق را در خلق و خلق را در حق، مشاهده می‌کند و هیچ‌کدام از

آن‌ها، حجاب دیگری نمی‌شود؛ بلکه وجود واحد را، از جهتی حق و از جهتی دیگر خلق، می‌بیند. نه کثرت مانع او از شهود وجه واحد احد، شده و نه احدیت وجه حق، مانع او از شهود کثرات خلقیه، می‌شود [۶، ص ۱۱۳].

درواقع، بالاترین درجه معرفت بشری درباره ذات الهی، ادراک وجود مطلق به لحاظ وحدت حقیقی است که براساس استعداد وجودی مدرک، صورت می‌گیرد؛ چون انسان کامل از لحاظ وجودی، در اعتدال تام قرار دارد و نمونه کامل الهی است، ادراک او از وجود مطلق، بی‌نقص‌ترین ادراک ممکن خواهد بود [۲۶، ص ۶۲۸-۶۲۹].

سیدحیدر می‌گوید: این همان مقامی است که بنده نفس خود را با همه کثرتش، در آینه حق، به صورت واحد، مشاهده می‌کند و همچنین مقامی است که حق، نفس خود را با همه وحدت‌ش، در آینه بنده، به صورت کثرت می‌بیند. درواقع پروردگار و عبد برای یکدیگر آینه‌اند؛ چون حق تعالی فرموده است: «المؤمن مرآة المؤمن» زیرا یکی از نام‌های حق تعالی مؤمن است. این مقام، مخصوص بهترین و والاترین مرتبه‌ای است که عارف بدان نایل می‌آید؛ زیرا این مقام، مقام جمع حقیقی و وصول کلی است که بالاتر از آن مقام و مرتبتی نیست که پیامبر (ص) در وصف آن فرمودند: «من رأنی، رای الحق» [۲۲، ج ۵۸، ص ۲۳۵] و حضرت علی (ع) فرمودند: «من چهره، دست و پهلوی خدا هستم، من آغاز، پایان، آشکار و پنهانم» [۲۲، ج ۳۹، ص ۳۴۹؛ ۲۳، ص ۱۵۱-۱۵۲].

علم سریانی انسان کامل

انسان کامل ابن عربی، در همه عوالم و حقایق حضور و سریان دارد؛ با این بیان که انسان کامل در سفر سوم در پرتو سریان حق، ساری در عالم می‌شود و در پی این سریان به یقین حقانی می‌رسد [۲۰، ص ۱۱۸-۱۱۹]. بنابراین، یکی از نتایج سریان و حضور وجودی حق، آگاهی از تمام جزئیات در سرتاسر عالم خواهد بود. به اعتقاد او جایگاه انسان کامل نسبت به عالم، همانند جایگاه روح، نسبت به تن است که در سرتاسر بدن حاضر و از آن آگاه است. پس، همه موجودات بدون انسان کامل، همچون بدن بی‌روح و فاقد حیات می‌باشند. ابن عربی می‌گوید: «فالعالم کله تفصیل آدم و آدم هوالکتاب الجامع فهو للعالم کالروح من الجسد، فاذا نظرت فی العالم وحده دون الانسان وجدته کالجسد المسوی بغير روح و کمال العالم بالانسان مثل کمال الجسد بروح [۸، ج ۲، ص ۶۷] اما اینکه چگونه روح

انسان کامل، در تاروپود جسد، یعنی عالم حاضر است، در سفر سوم از اسفار اربعه، سیر و سلوک عرفانی اتفاق می‌افتد؛ یعنی، اولیای کامل، پس از رسیدن به حق به واسطه ذات‌شان (سفر دوم)، به بقای حق باقی می‌شوند و وجود حقانی برای‌شان دست می‌دهد. سپس، در بازگشت‌شان از سوی خداوند، به سوی خلق (سفر سوم)، حق را در هر مرتبه‌ای می‌یابند و همانند حق تعالی در تمام موجودات سریان می‌یابند. این به واسطه حق است، نه به واسطه خودشان. تا آنجا که سیر آن‌ها، در اصلی‌ترین مظاهر الهی کامل می‌شود [۲۰، ص ۵۳۱]. در این سفر است که عارف به کمال‌نهایی می‌رسد و به این ترتیب، حق‌الیقین برای وی، به دست آمده و از همه حقایق آگاه می‌شود و از جهت سریانش در حقایق، بر تمام مراتب عالم علم تفصیلی پیدا می‌کند [۲۰، ص ۱۱۸ و ۵۰۴].

درواقع انسان کامل، وقتی تا تعیین اول صعود کرد، با نفس رحمانی متحد می‌شود و با سریان آن، در تمام عوالم سریان می‌یابد. این حضور از نوع حق‌الیقین است. چنین اعتقادی منطبق با این فراز از دعای جامعۀ کبیره است، که می‌فرماید: «أجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و أنفسکم فی النفوس» [۱۹، ص ۹۵۹؛ ۲۶، ص ۶۲۹]. بنابراین، انسان به حق رسیده، خود را در متن نظام هستی می‌یابد و حقیقت هر شیء را، با حضور در متن وجودی او، جستجو می‌کند و تمام عالم شئون او می‌شود. از این‌رو، حضرت علی (ع) درباره آن، می‌فرماید: «أنا نقطه باء بسم‌الله، انا جنب الله الذی فرطتم و أنا القلم و أنا اللوح المحفوظ، و أنا العرش و أنا الكرسي و أنا السموات السبع و الأرضون» [۲۵، ج ۱۹، ص ۳۲۴].

سیدحیدر آملی به نقل از صاحب فتوحات می‌گوید: هنگامی که خداوند اراده ایجاد عالم را نمود؛ در اثر اراده مقدسه او، حقیقت کلیه‌ای پیدا شد که «هباء» نامیده می‌شود. و این اولین موجود در این عالم است. سپس، خداوند با نور خود، بر این «هباء» تجلی کرد. همه عالم در این نشئه به صورت قوه بوده و به حسب قوه و استعداد خویش از نور آن بهره می‌گیرند. براین اساس، خداوند فرموده است: «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح» (نور/۳۵) پس، نور خدا به چراغی تشبیه شده و نزدیک‌ترین چیز به آن، نور حقیقت محمدیه است، که از آن نشئه، قبول نور می‌کند. درحقیقت، پیامبر (ص)، مظهر نور اعظم، موجب سریان وجود در هیکل هستی و ماهیات شده است و نزدیک‌ترین فرد به

این حقیقت، حضرت علی (ع) است که حامل اسرار پیامبران است [۶، ص ۴۱۰-۴۱۱؛ ۸، ج ۱، ص ۱۱۹]؛ زیرا به اعتقاد سیدحیدر حقیقت محمدیه دارای دو اعتبار است، اعتبار ظاهر و اعتبار باطن. جنبه باطنی آن متعلق به خاتم ولایت که نزدیک‌ترین مردم به اوست و حسنه‌ای از حسنات وی به‌شمار می‌آید، غیر از علی (ع) کسی دارای چنین قرب و خصوصیتی نیست [۶، ص ۴۱۱]. وی با توجه به روایت پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «أنا و علی من نور واحد» [۲۲، ج ۳۳، ص ۴۸۰] و روایات دیگر ثابت می‌کند که حقیقت حضرت علی (ع) و حقیقت نبی اکرم (ص) یکی است [۶، ص ۴۱۱-۴۰۹].

بنابراین، وجود حضرت علی (ع) مانند حقیقت پیامبر (ص) در تمام مراتب هستی متجلی است. حسن‌زاده آملی در این زمینه می‌گوید: درواقع نفس مکتفیه، به‌حسب صعود و ارتفاع درجات و اعتلای مقامات، عدیل صادر اول می‌شود و حتی فراتر از آن، اتحاد وجودی با وجود منبسط می‌یابد و در این مقام، جمیع کمالات وجودیه، شئون حقیقت او می‌شوند

اهل تحقیق، بر مبنای وحدت شخصی وجود معتقدند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی یا حقیقت محمدی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است و تمامی حقایق عقلانیه و رقائق برزخیه، نفس حقیقت انسان کامل و از اجزای ذات او هستند. درواقع حقیقت انسان کامل برحسب هر درجه‌ای از درجات، تعیین خاص و اسم مخصوص حاصل کرده و به‌همین دلیل، جایز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد. حضرت علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: «انا آدم الأول، انا نوح الأول، انا آیه الجبار، انا حقیقه الاسرار، انا صاحب‌الصور، انا ذلک النور الذی اقتبس موسی منه الهدی، انا صاحب نوح و منجیه، انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه، الی غیر ذلک من الاخبار و الآثار» [۱۱، ص ۲۶۸] و براساس آیه «کل شیء أحصیناه فی امام مبین» (یس/۱۲) «و علم الآدم الأسماء کلها» (بقره/ ۳۱) انسان کامل مبین حقایق اسما بوده، بر جمیع حضرات احاطه دارد و بر ماده کائنات تصرف کرده و جمیع موجودات به‌منزله اعضا و جوارح وی می‌شوند؛ زیرا نفس مؤید مکتفی در مقام ارتقای وجودی به نفس رحمانی دارای رتبه فوق خلافت کبری است [۱۲، ص ۱۵۱-۱۵۴]. ملاصدرا در این زمینه می‌گوید: «النفس الانسانیه من شانها أن

تبلغ الی درجه یکون جمیع الموجودات اجزاء ذاتها و تکون قوتها ساریه فی الجمیع و یکون وجودها غایه‌الکون والخلیقه» [۱۸، ص ۲۴۵].

نتیجه‌گیری

۱. ماهیت علم انسان کامل در نظر سیدحیدر، در سنت عرفانی از سنخ کشف و علم حضوری است و جامعیت، سریان، یقین حقانی، لدنی، ارثی، موهبتی و اصالی بودن از مختصات آن است.

۲. پیامبر اکرم (ص) به‌عنوان برترین انسان کامل، وارث تمام انبیا بوده و از بالاترین مرتبه علمی برخوردار است و پس از ایشان ائمه معصومین (ع) وارث حقیقی علم پیامبر (ص) هستند. همچنین، اصالتاً علم کشفی از آن خاتم انبیا و خاتم اولیا یعنی حضرت علی (ع) است و مابقی در پرتو علم ایشان و به تبع آن، از علم کشفی بهره‌مند می‌شوند.

۳. مراتب علم در سه رده شریعت، طریقت و حقیقت مطرح است و انسان کامل جامع هر سه مرتبه معرفتی است.

۴. از منظر وی، معرفت در سه سطح یقین علمی، یقین عینی و یقین حقانی قابل طرح است و علم انسان کامل از سنخ یقین حقانی (حق‌الیقین)، یعنی بالاترین نوع علم است.

۵. جامعیت، اصالت و برتری علم انسان کامل در قوس صعود، با اتحاد او با حقیقت محمدی و نفس رحمانی تبیین شده و در قوس نزول، با سریان انسان کامل در عوالم تفسیر می‌شود.

منابع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] نهج البلاغه
- [۳] آملی، سیدحیدر (۱۳۶۲). *اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه*. تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۴] آملی، سیدحیدر (۱۳۶۷). *المقدمات من کتاب نص النصوص*. مشهد، انتشارات توس.
- [۵] آملی، سیدحیدر (۱۴۲۲ق). *تفسیرالمحیط الاعظم والبحر الخضم*. تحقیق: سید محسن موسوی تبریزی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
- [۶] آملی، سیدحیدر (۱۳۶۸). *جامع الاسرار و منبع الانوار*. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۷] ابن ابی جمهور، محمدبن زین الدین (۱۴۰۵). *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه*. محقق: مجتبی عراقی، قم، دارسیدالشهداء للنشر.
- [۸] ابن عربی، محی الدین (۱۴۰۵ق). *الفتوحات المکیه* (۱۴ جلدی). تحقیق: عثمان یحیی، مصر.
- [۹] ابن عربی، محی الدین (۱۳۷۰). *فصوص الحکم*. بی جا، انتشارات الزهراء.
- [۱۰] جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *رحیق مختوم: شرح حکمت متعالیه، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، قم، انتشارات اسراء*.
- [۱۱] حافظ برسی، رجب بن محمد (۱۴۲۲). *مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السلام*. محقق: علی عاشور، بیروت، انتشارات اعلمی.
- [۱۲] حسنزاده آملی، حسن (۱۳۸۳). *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*. تهران، الف لام میم.
- [۱۳] (۱۳۷۸). *ممدالهمم در شرح فصوص الحکم*. تهران، وزارت ارشاد.
- [۱۴] (۱۳۷۵). *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*. تهران، رجاء.
- [۱۵] حکمت، نصرالله (۱۳۹۳). *تقلید از خدا*. تهران، انتشارات الهام.
- [۱۶] خوارزمی تاج الدین حسین (۱۳۶۸). *شرح فصوص الحکم*. تهران، انتشارات مولی.

- [۱۷] صدر المتألهین شیرازی (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. بیروت، دار احیاء التراث.
- [۱۸] (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیه*. تصحیح و تحقیق: سید جلال الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
- [۱۹] قمی، عباس (۱۳۸۶). *کلیات مفاتیح الجنان*. ترجمه: کمره‌ای، تصحیح: محمدرضا اشرفی، تهران، انتشارات شرکت تعاونی کار آفرینان فرهنگ و هنر.
- [۲۰] قیصری، داود بن محمود (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*. به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۲۱] کبیر، یحیی (۱۳۸۶). *عرفان و معرفت قدسی*. چاپ طه.
- [۲۲] مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۲۳] منصوری لاریجانی، اسماعیل (۱۳۸۰). *ساحت ربوبی: شرح رساله نقد النقود فی معرفه الوجود سید حیدر آملی*، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشارات آیه.
- [۲۴] نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق) *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، مصحح و محقق: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، قم، انتشارات مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
- [۲۵] هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۰ق). *منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه*، مترجم: حسن حسن‌زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، مصحح: ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الإسلامیه .
- [۲۶] یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۳۸۹). *مبانی و اصول عرفان نظری*، نگارش: سیدعطاء انزلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).